

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی نظری ولایت فقیه (جلسه پنجم، جلسه اول برنامه‌ی تا آسمان)

دکتر محمدعلی وطن دوست

مقدمه‌ی اول:

آیا بحث ولایت فقیه، یک بحث سیاسی است یا اعتقادی؟ برخی هنگامی که اصطلاح ولایت فقیه را می‌شنوند، بحث را سیاسی دانسته و آن را با مسائل حزبی و جناحی ارتباط می‌دهند؛ غافل از اینکه مبحث ولایت فقیه، یک بحث اعتقادی است، به بیان ساده‌تر اگر کسی شیعه باشد و ولایت و امامت ائمه‌ی عصمت و طهارت علیهم‌السلام را پذیرفته باشد، بر اساس دلیل عقلی و دلایل نقلی و روایی، نمی‌تواند بحث ولایت فقیه را نپذیرد. نمی‌شود کسی بگوید من امام حسین (ع) را قبول دارم و ائمه‌ی اطهار را می‌پذیرم ولیکن بحث ولایت فقیه را نمی‌پذیرم. اگر کسی چنین حرفی بزند، معنایش این است که خود ائمه را پذیرفته، اما سخن ائمه را که در روایات متعدد به بحث ولایت فقیه اشاره کرده‌اند، نپذیرفته است. پس کسی که ائمه را قبول دارد، باید روایاتی هم که از ائمه مانند امام صادق و ... وارد شده است، بپذیرد. این روایات، دلیل اصلی بر اثبات ولایت فقیه است. چنانکه امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه خود، به بسیاری از دلایل نقلی ولایت فقیه اشاره کرده‌اند. وقتی به این دلایل مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که این دلایل، همان روایات اهل بیت علیهم‌السلام است؛ به این معنا که نمی‌توان گفت که من امام صادق (ع) را که بنیان‌گذار مکتب تشیع است، می‌پذیرم ولیکن سخن حضرت را در روایتی که به مقبوله‌ی عمر بن حنظله معروف است، نمی‌پذیرم. پس بحث ولایت فقیه، بحث سیاسی نیست، بلکه بحثی اعتقادی است.

مقدمه‌ی دوم (بحث اصطلاح‌شناسی):

در مسائل اعتقادی یکی از دلایلی که سبب ایجاد شبهه می‌شود (شبهه یعنی آنچه که باعث شود انسان حق و باطل را در هم آمیزد، شبهه را از آن جهت شبهه گفته‌اند که باطلی است که شبیه حق است)، این است که شخص، اصطلاحات مربوط به مسائل اعتقادی را به خوبی متوجه نمی‌شود. به عنوان مثال ممکن است کسی بگوید اگر من هم معصوم بودم، قطعاً گناه نمی‌کردم و به مقام ائمه‌ی اطهار می‌رسیدم و من هم قطعاً امام حسین می‌شدم. وقتی از این شخص معنای عصمت را می‌پرسیم، در پاسخ می‌گوید معصوم کسی است که نمی‌تواند گناه کند و دست و پایش بسته است. من هم اگر مجبور شوم و نتوانم گناه کنم، قطعاً می‌توانم به مقامات بالا دست یابم. وقتی چنین شخصی تعریف عصمت را از کتب علمای مسلمان بیان می‌کند می‌بینیم که تعریف عصمت را به درستی متوجه نشده است. او در تعریف عصمت

می‌گوید: عصمت یک کمال است که سبب می‌شود شخص معصوم نتواند گناه را انجام دهد. غافل از اینکه هیچ‌یک از علمای مسلمان و متکلمین چنین تعریفی از عصمت ارائه نداده‌اند، بلکه قید مهمی را به تعریف افزوده‌اند. آن هم این است که شخص معصوم می‌تواند گناه کند اما به علت اینکه علم به حقیقت و پیامدهای منفی گناه دارد، اختیاراً گناه را ترک می‌کند. مثل اینکه چون می‌دانیم سمی کشنده است، از آن استفاده نمی‌کنیم. بحث ولایت فقیه نیز از این قاعده کلی مستثنا نمی‌باشد. گاهی شبهات و پرسش‌هایی مطرح می‌شود که ریشه در عدم فهم صحیح اصطلاحات دارد.

در بحث ولایت فقیه، چند اصطلاح محوری وجود دارد: ۱. ولایت ۲. فقاہت ۳. ولایت فقیه ۴. مطلقه ۵. مقیده.

با توضیح این اصطلاحات، بسیاری از پرسش‌ها و شبهات خود به خود پاسخ داده می‌شود.

## ۱. ولایت:

وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم دانشمندان علم لغت، در معنای ولایت دو معنا را در کنار هم تبیین کرده‌اند. با اصطلاح ولایت، دو اصطلاح دیگر همراه است. ۱. ولی ۲. مَوَلٰی علیه. ولی کسی است که سرپرستی شخص دیگری را به عهده دارد و مولى علیه کسی است که آن ولی، سرپرست اوست. در بحث ولایت، گفته شده است که ریشه‌ی ولىّ زمانى که به کار می‌رود، دو معنا از آن فهمیده می‌شود. ولىّ در جایی گفته می‌شود که دو چیز پشت سر هم حرکت کنند. وقتی این دو پشت سر هم حرکت کنند، قرابت و نزدیکی‌ای بین این دو وجود خواهد داشت. به بیان ساده‌تر حرکت دو چیز پشت سر هم به گونه‌ای که نزدیک به هم باشند. لذا اگر کسی در همین معنای لغوی ولایت دقت کند، می‌بیند که هر جا واژه‌ی ولی مطرح شد و افرادی تحت سرپرستی او بودند، زمانی می‌توان گفت که این شخص، ولایت آن شخص دیگر (ولی) را پذیرفته است، که اولاً جا پای آن ولی بگذارد و ثانیاً بین این دو قرابت و نزدیکی باشد. به بیان ساده‌تر نمی‌توان گفت که ولایت امام حسین را پذیرفته‌ایم ولیکن سخن امام را قبول نداریم یا سخن امام را قبول داریم ولی عمل نمی‌کنیم.

## ۲. فقاہت:

در قرآن آیه‌ای داریم معروف به آیه‌ی نفر (فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقہوا فی الدین ...). چرا گروهی از مردم که استعداد تخصص پیدا کردن در دین را دارند، کوچ نمی‌کنند تا دین را یاد بگیرند (مجتهد شوند) و به سوی قوم خود برگردند و آن‌ها را انداز کنند. لیتفقہوا در اینجا به معنای پیدا کردن فهم عمیق در دین است. فقه یعنی فهم عمیق. فقاہت یعنی دانشی که به فهم عمیق دین منجر می‌شود، فقیه یعنی شخصی که دین را عمیق متوجه می‌شود.

### ۳. ولایت فقیه:

وقتی معنای ولایت و فقاہت روشن شود، قطعاً معنای ولایت فقیه هم روشن می‌گردد. ولایت فقیه یعنی سرپرستی شخصی که دین‌شناس و متخصص در دین است و فهم عمیق از دین دارد، نسبت به افرادی که این تخصص را ندارند. وقتی گفته می‌شود سرپرستی فقیه، خود فقیه موضوعیت ندارد، بلکه فقه موضوعیت دارد. چون برخی این اشکال را مطرح می‌کنند که مگر فقیه، معصوم است؟ اگر معصوم نیست پس چرا باید ولایتش را بپذیریم؟ یا اشکال می‌کنند که ولایت در جایی مطرح می‌شود که شخص، از ادراک و فهم بالایی برخوردار نباشد یا قدرت تصرف در امور خود را نداشته باشد. مثلاً در مورد ولایت مہجورین و ولایت بر سفیہان، و می‌گویند ولایت فقیه توهین به مردم است. این مسئله ریشه در عدم فهم صحیح مطلب دارد. وقتی می‌گوییم ولایت فقیه، منظور سرپرستی فقه است، اما شخصی که در دین‌شناسی و فقه‌شناسی تخصص دارد، واسطه شده است. زیرا همه در امر دین متخصص نیستند. پس مقصود از ولایت فقیه، ولایت شخص بر مردم نیست، بلکه ولایت دانش فقه است. منبع دانش فقه هم آیات و روایات است. در واقع ولایت خدا بر مردم است، اما شخصی به نام فقیه واسطه می‌شود وظایف افراد را در ابعاد فردی و اجتماعی مشخص می‌کند. پس وقتی گفتیم ولایت فقیه، یعنی سرپرستی فقه و فقه چیزی جز آیات و روایات نیست. به بیان عامیانه، فقیه باید‌ها و نباید‌هایی را که در حوزه‌ی فردی و اجتماعی مطرح می‌کند، از متن آیات و روایات استنباط می‌کند. لذا در روایات آمده که پذیرش سخن فقیه، پذیرش سخن ماست. رد سخن فقیه، رد سخن ماست و رد سخن ما در حد شرک به خداست.

### ۴ و ۵. مطلقه و مقیده:

مطلقه در اصطلاح اصول فقه، گاهی در برابر مشروط به کار می‌رود و گاهی در برابر مقید. این‌ها معانی متفاوتی دارند. وقتی یک واژه را بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که مقابل‌های متعددی دارند، به این‌ها مشترک لفظی می‌گویند. مثل واژه‌ی شیر که سه معنا دارد و هر کدام در مقابل یک چیز به کار می‌روند و با یکدیگر ارتباط ندارند. در مورد مطلق هم همین‌طور است. گاهی مطلق در برابر مشروط گفته می‌شود، مثلاً فقہا بر اساس آیه‌ی «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَةِ الْاِيَةِ سَبِيْلًا» فرموده‌اند وجوب حج، وجوب مشروط است. یعنی حج زمانی واجب می‌شود که شخص، استطاعت داشته باشد. وقتی گفته می‌شود واجب مطلق، در برابر واجب مشروط است. یعنی واجب مطلق، واجبی است که بی قید و شرط است، یعنی شرط استطاعت مالی که در حج وجود دارد و باعث می‌شود که حج بر گردن شخص واجب شود، در مثلاً نماز وجود ندارد. لذا نماز را نسبت به حج می‌گویند واجب مطلق. اما گاهی مطلق در برابر مقید است.

برخی افراد در بحث ولایت فقیه، مطلق را در برابر مشروط قرار می دهند و نتیجه این می شود که ولایت فقیه بی قید و شرط است. در صورتی که اینطور نیست و در اینجا بین مطلقه و مقیده خلط شده است. وقتی گفته می شود ولایت مطلقه، مطلق در برابر مقید است.

علمای فقه که قائل به ولایت فقیه هستند، دو دسته اند. برخی معتقدند حوزه اختیارات ولی فقیه، مقید به موارد خاصی است. مثلاً می گویند ما از مجموعه روایات، این اندازه می فهمیم که فقیه می تواند بر امور ورشکستگان ولایت داشته باشد یا می تواند منصب قضاوت را عهده دار شود، یا می تواند بر کودکان یتیمی که نه پدر دارند و نه مادر و نه پدر بزرگ، سرپرستی کند. بزرگان فقها کاملاً بحث علمی می کنند و بحثشان سیاسی نیست. می فرمایند ما از مجموعه روایات، همین اندازه اختیارات ولی فقیه را برداشت می کنیم نه بیشتر. مانند شیخ انصاری یا آیت الله خویی که البته گفته می شود که بعدها از نظرشان برگشتند. اما برخی مانند صاحب جواهر، مرحوم نراقی، محقق کرکی و امام خمینی معتقد به ولایت مطلقه هستند. امام خمینی می فرمایند شما اگر مجموعه روایات را کنار هم بگذارید، به این نتیجه خواهید رسید که حوزه اختیارات ولی فقیه محدود به موارد قضاوت و سرپرستی ورشکستگان و ایتم و ... نیست؛ بلکه حوزه اختیاراتشان گسترده تر است. به زبان ساده هم آن ها را شامل می شود و هم موارد دیگر را (در ابعاد فردی و اجتماعی). به عبارت دیگر این دسته از فقها می فرمایند که در زمان غیبت کبری ولی فقیه جانشین امام معصوم محسوب می شود و هر اختیار حکومتی که برای امام زمان وجود دارد، همان اختیارات حکومتی به ولی فقیه منتقل می شود. چون او سخن امام زمان را بهتر از دیگران متوجه می شود، چون می تواند بفهمد که اگر الان امام زمان ظاهر بودند، چه دستوری می دادند. امام زمان هم بر اساس آیات و روایات دستور می دادند نه خودشان. فقیه هم همین کار را انجام می دهد. ولی فقیه با استفاده از روایات ائمه اطهار و آیات قرآن، وظایف ما شیعیان را در ابعاد فردی و اجتماعی تبیین می کند. پس ولایت مطلقه، در برابر مقیده است نه مشروطه. یعنی حوزه اختیارات ولی فقیه محدود به موارد خاص نیست.

## دلایل اثبات ولایت فقیه

خداوند در قرآن می فرماید: «إِنَّ الْحَكْمَ لِلَّهِ». حاکمیت و حکومت و حکم منحصر در خداوند است. در نگاه اعتقادی ما اگر حاکمی بخواهد مشروعیت پیدا کند، یعنی حکومت آن حاکم شکل قانونی پیدا کند (قانون شرع)، باید از سوی خداوند اذن داشته و از سوی خداوند متعال نصب شده باشد. این انتصابی که از سوی خدا در مورد حاکم صورت می گیرد، گاهی در مورد پیامبر و امامان است که به آن انتصاب خاص می گویند، یعنی خداوند به صورت خاص و

ویژه، شخص خاصی را به طور مستقیم به عنوان پیامبر یا امام برای جامعه‌ی اسلامی معرفی می‌کند. در بحث ولایت فقیه، انتصاب، خاص نیست، یعنی اینطور نیست که ما روایاتی داشته باشیم که خصوصاً اسم افراد در آن‌ها آمده باشد که فلان شخص در زمان غیبت کبری می‌تواند ولی فقیه شود. لذا در اینجا بحث انتصاب عام مطرح می‌شود. یعنی درست است که خداوند اشخاص خاصی را مانند ائمه یا پیامبران در زمان غیبت کبری معرفی نکرده است، ولی خود ائمه معیارهایی را مشخص کرده و گفته‌اند اگر در شخصی این معیارها و ضوابط وجود داشته باشد، این شخص از سوی ما سرپرستی شما را به عهده خواهد داشت. امام خمینی در کتاب ولایت فقیه خود مفصلاً روایات مربوطه را آورده‌اند، اما ما در اینجا به برخی از این روایات که مهم‌تر و کلیدی‌تر هستند، اشاره می‌کنیم. در روایتی از امام حسن عسکری (ع) آمده است: «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ... هر یک از فقها که بر نفس خود مسلط باشند و دین خود را حفظ کنند و با هوای نفس خود مخالفت ورزد و امر خدا را اطاعت کند، بر همگان واجب است که از او تقلید نمایند.»

هر کسی از فقها که چهار ویژگی داشته باشد، خودنگهدار و باتقوا و مطیع امر مولای خود باشد و سخن خدا و ائمه را بپذیرد و حافظ دین خود باشد و فقیه هم باشد، عوام (عموم مردم) «باید» از او تقلید کنند. امر است و بر وجوب دلالت می‌کند.

یا امام صادق (ع) در روایت دیگری که معروف است به روایت مقبوله‌ی عمر بن حنظله (مقبوله به روایاتی گفته می‌شود که میان فقها مورد قبول قرار گرفته و پذیرفته شده است، حتی اگر سند درستی هم نداشته باشد مثلاً یک راوی از آن افتاده باشد، اما چون محتوای آن مورد تایید سایر آیات و روایات است، همه‌ی فقها آن را پذیرفتند و به آن عمل کرده‌اند.) می‌فرمایند: «مَنْ قَد رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حُكْمًا فَانِي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَانَمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ الرَّادِّ عَلَيْنَا الرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ». کسی که مجتهد در دین باشد و احکام شرعی و بایدها و نبایدها را از آیات و روایات استنباط کند، من او را برای شما حاکم قرار دادم، باید او را به عنوان حاکم بپذیرید (امر است). وقتی این شخص، با این ویژگی‌ها «به حکم ما» حکم کرد باید از او پذیرفته شود، و اگر از او پذیرفته نشد، ما را رد کردید و کسی که ما را رد کند، خدا را رد کرده و این در حد شرک به خداست. با این روایت، مشروعیت ولایت فقیه اثبات می‌شود و اگر کسی نپذیرد گویی سخن امام را نپذیرفته، زیرا سخن ولی فقیه، سخن امام است. ممکن است کسی اشکال کند که اگر ولی فقیه اشتباه کند چه؟ در مورد فقاقت فقیه، ما فقیه را به عنوان کارشناس و متخصص در دین می‌پذیریم و از طرفی می‌دانیم که ولی فقیه معصوم نیست. در مورد دیگر متخصصان مانند پزشکان هم قائل به عصمت نیستیم، اما چون متخصص در

رشته‌ی خود هستند، سخنان را می‌پذیریم. همین مسئله در مورد ولایت فقیه هم هست. اولاً فقیه وقتی می‌خواهد حکمی را از اسلام بگوید، به همین سادگی نیست که مثلاً ترجمه‌ی آیه یا روایت را به عنوان حکم بیان کند؛ بلکه حداقل باید بر دوازده علم مسلط شود. مانند ادبیات عرب (صرف، نحو، بلاغت)، علم الحدیث (رجال الحدیث، درایه)، بحث‌های قرآنی مانند تفسیر، بحث‌های فقه و اصول فقه و .... بعد از تسلط بر این قواعد، حکم صادر می‌کند. لذا به صرف احتمال خطا نمی‌توان سخن متخصص را رد کرد. اگر اینطور باشد، چرا پیش پزشک متخصص می‌رویم؟ آیا احتمال خطا در او وجود ندارد؟ عقلاً می‌گویند اگر چه احتمال خطا وجود دارد، ولی چون آن شخص، تخصص دارد، احتمال خطا ضعیف است و در جایی که احتمال خطا ضعیف باشد، عقلاً به آن اعتنا نمی‌کنند. در بحث ولایت فقیه هم درست است که احتمال خطا وجود دارد، ولیکن چون احتمال خطا به دلیل تخصص، ضعیف است، مانع از این می‌شود که ما سخن متخصص را رد کنیم. هرچه در مورد پزشک متخصص گفته می‌شود، در مورد ولی فقیه یا فقیه هم گفته می‌شود.

### پرسش:

چرا اجازه‌ی انتقاد از ولی فقیه وجود ندارد؟

انتقاد از ولی فقیه نه منع قانونی دارد و نه منع شرعی و نه منع عرفی. علاوه بر این در کلامی از امام علی (ع) در نهج البلاغه آمده است که با من مثل جابر سخن نگویند، بلکه نقاد من باشید. اما معنای انتقاد قطعا این نیست که مثلاً ناسزا بگوییم. خود شخص رهبری هم گفته‌اند که انتقاد کنید و تاکنون هم از ایشان انتقاد شده است، و حتی انتقاداتی هم بوده که پذیرفته‌اند. بنابراین چنین چیزی نه در عمل دیده‌ایم و نه در قوانین و نه در شرع. پس اینکه بگوییم نمی‌شود انتقاد کرد، اینطور نیست. می‌شود انتقاد کرد و انتقاد هم شده است.